

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

مراد تبریزی
۱۷ می ۲۰۲۱

ایران جزئی ارگانیک از نظام امپریالیستی جهانی است!

اکنون سال‌هاست که بخش بزرگی از جامعه به این آگاهی رسیده است که جمهوری اسلامی علی‌رغم همه‌ی هیاهوهای ضد امریکائی و ضد امپریالیستی‌اش رژیم دست پرورده‌ی خود امپریالیست‌ها می‌باشد.

امروز دیگر در اینترنت براحتی می‌توانیم بخوانیم که ویلیام سولیوان، پیش از کنفرانس گوادلوپ به دولت مطبوعش گزارش داد که "ثبات ایران تاکنون بر دو پایه‌ی سلطنت و مذهب استوار بوده است. در پانزده سال گذشته استحکام پایه‌ی سلطنت، ایران را بر سر پا نگاه داشته است. اکنون پایه‌ی سلطنت سست شده، ناچار باید ثبات با تحکیم مذهب تأمین گردد." یا هر کسی می‌تواند در کتاب کارتر رئیس‌جمهور آن زمان ایالات متحده‌ی آمریکا بخواند که برای جایگزین کردن یک حکومت مذهبی به جای حکومت شاه به خاطر جلوگیری از نفوذ کمونیست‌ها دولت آمریکا چندین میلیون دلار به طرفداران آیت الله خمینی کمک کرده تا پیروزی این دار و دسته مسجل شود. باید دانست که در این مورد در برخی از گزارش‌ها از رقم ۱۵۰ میلیون دلار صحبت شده است. همچنین امروز دیگر همه می‌دانند که به روایت هوشنگ نهاوندی از نزدیکان سلطنت، امریکائی‌ها ساختمانی در کنار خانه‌ی خمینی در نوفل‌لوشاتو داشتند تا با خمینی و اطرافیانش به طور مدام در ارتباط باشند. از سوی دیگر امروز دیگر هر کسی می‌داند که دولت کارتر جنرال ۴ ستاره (رابرت هایزر) را بدون اطلاع شاه به ایران فرستاد تا سیاست جدید آمریکا را به نوکران آمریکا یعنی سران ارتش دیکته کرده و آن‌ها را به حمایت از دار و دسته‌ی خمینی وادار دارد. جنرال هایزر یک هفته در ایران بود اما شاه که خود را شاه شاهان تصور می‌کرد از این موضوع اطلاعی نداشت. برآستی حد نفوذ امپریالیسم آمریکا در ایران تا کجا بود که جنرال ۴ ستاره امریکائی قدرتش بالاتر از شاه - که وی را بزرگ ارتش‌داران می‌نامیدند - بود. آیا باز هم باید در تحت سلطه‌ی امپریالیسم بودن جامعه ایران و وابستگی تمام عیار رژیم شاه و ارتشی که با اشاره‌ی آمریکا اسلامی شد، شک نمود؟

روزگاری بود که وقتی چریک‌های فدائی خلق (در خرداد [جوزا] سال ۱۳۵۸) رژیم جانشین رژیم شاه را وابسته به امپریالیسم تحلیل کردند مورد هجوم نیروهای قرار گرفتند که از پیروزی انقلاب ضد سلطنتی سخن می‌گفتند و برای رژیم خمینی ماهیتی ملی قائل بودند. امروز چه به دلیل گذر زمان و چه با توجه به تضادهای درونی قدرت‌های امپریالیستی، خاطرات دست اندرکارانی که خمینی را جایگزین شاه نمودند منتشر شده است و خیلی‌ها با سند و مدرک می‌دانند که امپریالیست‌ها رژیم خمینی را روی کار آوردند تا به نام انقلاب، انقلاب مردم را سرکوب کنند. تا تحت

پوشش مذهب، سیاست‌های تجاوزگرانه خود را در ایران و منطقه پیش ببرند و بنیاد گرائی اسلامی را شکل دهند. امروز دیگر همه مثل نقل و نبات از کنفرانس گوادلوپ سخن می‌گویند و بر این واقعیت انگشت می‌گذارند که در این کنفرانس بود که این جابه‌جائی قطعیت یافت. با این حال هنوز کمتر نیروی سیاسی را می‌توان سراغ گرفت که مفهوم تحت سلطگی را درک کرده باشد. از این رو هنوز به چریک‌های فدائی خلق ایران می‌تازند که چرا از تحت سلطه امپریالیسم بودن ایران سخن می‌گویند و تأکید دارند که دشمن اصلی کارگران و همه توده‌های تحت ظلم و ستم ایران امپریالیست‌ها می‌باشند و به قول رفیق مسعود احمدزاده تضاد اصلی در جامعه ما تضاد خلق با امپریالیسم می‌باشد و تا این تضاد حل نشود مردم ما روی سعادت و آزادی را نخواهند دید. بر این اساس لازم است باز هم به فاکت‌هائی رجوع کرد که حقیقت پنهان پشت پرده را بروشنی بر ملا می‌سازند.

آنچه در بالا گفته شد تنها گوشه کوچکی از فاکت‌ها و اسنادی بود که برای درک وضع ایران باید آن‌ها را مطالعه نمود. لازم است به چند مورد دیگر هم اشاره شود.

به گفته ارتشبد طوفانیان از سران ارتش شاهنشاهی که از نزدیکان محمدرضا شاه نیز بود پس از دیدار سولیوان (سفیر آمریکا در ایران) با رابرت هایزر (فرستاده ویژه دولت آمریکا به تهران) شاه به وی می‌گوید: "امریکائی‌ها به او تکلیف کرده‌اند که از ایران برود!" (مصاحبه دانشگاه هاروارد با طوفانیان در طرح تاریخ شفاهی) محمدرضا شاه همچنین از طوفانیان خواسته است تحقیق کند که چرا دولت آمریکا و بریتانیا با وجود خدماتی که شاه به آن‌ها کرده است، می‌خواهند او را از حکومت بردارند و از ایران بیرون کنند؟ به گفته فرح پهلوی حتی "کارتر به انور السادات تلیفون کرد و گفت شاه را به مصر راه ندهد. این انور السادات بود که مخالفت کرد و گفت محمدرضا شاه مثل برادر من است" البته منظور کارتر از پناهندگی ندادن به شاه این بود که در تبلیغات، موضوع تحویل شاه به خمینی بیشتر مطرح شود. همین جیمی کارتر بود که خمینی را با جلال و جبروت به ایران فرستاد و تحت ریاست او به فرماندهان ارتش دستور داده شد تا از او اطاعت کنند. از این‌جا یکبار دیگر آشکار می‌شود که امپریالیست‌ها هرگز دوست دائمی ندارند بلکه منافع دائمی دارند.

بر اساس اسناد تا کنون رو شده از تپانی‌ها و توافقات امپریالیسم آمریکا با دار و دسته خمینی، ثابت شده است که خمینی متعهد شده بود که وقتی سر کار می‌آید ۳ شرط امپریالیست‌ها را عملی نماید که عبارت بودند از:

۱- ارتش را دست نخورده باقی بگذارد.

۲- جریان نفت را به سوی آمریکا باز بگذارد.

۳- کمونیست‌ها و انقلاب مردم را شدیداً سرکوب نماید.

پس از کودتای ۲۸ مرداد [اسد] که توسط دو امپریالیسم آمریکا و انگلیس علیه دولت دکتر مصدق سازمان داده شد، نفوذ امپریالیسم آمریکا در ایران هر چه بیشتر شد تا جایی که به تدریج به قدرت فائقه در کشور ما تبدیل گردید. اصلاحات ارضی را شاه بنا به درخواست آمریکا انجام داد. او ارتش را در چهارچوب ایفای نقش ژاندارم آمریکا در منطقه به ظفار برای سرکوب انقلابیون آن منطقه فرستاد و بالاخره این آمریکا بود که با همراه کردن امپریالیست‌های غرب با خود، دار و دسته خمینی را به قدرت رساند. در این پروسه رابرت هایزر جنرال ۴ ستاره امریکائی را نیز نه برای بی‌طرفی کشاندن ارتش (آن‌طور که در تبلیغات‌شان ادعا کردند) بلکه جهت اطاعت ارتش از خمینی به ایران فرستاد. بنابراین جای تعجب هم ندارد که همین آمریکا به خمینی فرصت دهد که با عوام‌فریبی شعارهای "مرگ بر آمریکا" و "مرگ بر شیطان بزرگ آمریکا" سر دهد و بعد هم مضحکه گروگان‌گیری در سفارت آمریکا را راه اندازد.

واقعیت این است که چریک‌های فدائی خلق چه در زمان شاه و چه در زمان خمینی کمونیست‌هایی بودند که بر امر وابستگی نظام اقتصادی و سیاسی کشور به امپریالیست‌ها تأکید داشتند. آن‌ها تنها کمونیست‌هایی بودند که با تحلیل مشخص از اوضاع مشخص ایران به نتایج زیر رسیده بودند:

۱- نظام اقتصادی اجتماعی حاکم بر کشور سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم می‌باشد و امپریالیسم از طریق این نظام، ایران را به جزئی ارگانیک از نظام امپریالیستی جهانی تبدیل کرده است.

۲- مسئله سلطه امپریالیسم را باید به طور ارگانیک به مثابه زمینه هرگونه تحلیل و تبیین در نظر گرفت، نه چون یک عامل خارجی که به هر حال نقشی دارد.

۳- در این نظام حکومت‌ها در هر شکلی که ظاهر شوند دیکتاتوری عریان و خشن و شدیداً و وسیعاً قهرآمیزی بر کارگران و توده‌های تحت ستم ایران تحمیل خواهند کرد.

۴- تکیه‌گاه دیکتاتوری حاکم در جامعه ایران ارتش ساخته شده توسط امپریالیست‌ها و ضمایم آن می‌باشد که با سرکوب قهرآمیز مبارزات توده‌ها از هرگونه تشکل کارگران و دیگر توده‌های تحت ستم ایران جلوگیری می‌کند.

۵- تنها در بستر مبارزه مسلحانه، اشکال مختلف مبارزات توده‌ها زمینه رشد و ارتقاء پیدا کرده و کارگران و دیگر توده‌های تحت ستم امکان ایجاد تشکل‌های صنفی و سیاسی خود را می‌یابند و همچنین در محیطی که این مبارزه به وجود می‌آورد مسئله بسیج و سازمان‌دهی توده‌ها جهت جنگ با دشمنان‌شان و تأمین رهبری طبقه کارگر بر کل مبارزات توده‌ها امکان‌پذیر می‌گردد.

در پرتو شناخت فوق از جامعه ایران، کمونیست‌ها در هسته‌های سیاسی نظامی متشکل شده و با نیروی اندک و با اسلحه محدود با حفظ مخفی کاری و رعایت شدید مسایل امنیتی، مبارزه مسلحانه را با رهنمودهای محتوای کتاب مبارزه مسلحانه هم ستراتیژی هم تاکتیک در ۱۹ بهمن [دلو] ۱۳۴۹ از سیاهکل آغاز کردند و اوایل سال ۱۳۵۰ سازمان چریک‌های فدائی خلق را تشکیل دادند. با ادامه مبارزه مسلحانه اعتبار کمونیسم دوباره به دست آمد و مبارزه توده‌ها از بن‌بست خارج شد و جدائی غم‌انگیز بین روشنفکران انقلابی با توده‌ها از بین رفت. سال ۱۳۵۶ توده‌ها به مبارزه انقلابی روی آوردند و سال ۱۳۵۷ کارگران و توده‌های تحت ستم تشکل‌های خود را سازمان دادند. سازمان چریک‌های فدائی خلق با تمام ضرباتی که از طرف نظام سلطنتی و دستگاه مخوف شاه به آن وارد شده بود و تعداد بی‌شماری از رفقای چریک‌های فدائی خلق شهید شده بودند، در آستانه قیام ۲۱ و ۲۲ بهمن [دلو] ۱۳۵۷ از استقبال وسیع و حمایت میلیونی از طرف کارگران و توده‌های تحت ستم در سرتاسر ایران برخوردار گردید و در نتیجه به بزرگترین سازمان کمونیستی ارتقا یافت.

متأسفانه در سال ۱۳۵۷ سکان سازمان چریک‌های فدائی خلق به دست خائنان و دوستان قلابی طبقه کارگر و رفرمیست‌ها افتاده بود که خود را به دروغ چریک فدائی خلق جا می‌زدند اما به راه انقلابی چریک‌های فدائی خلق باور نداشتند و سازمان را به بیراهه کشاندند. آن‌ها که مبارزه با دیکتاتوری شاه را به عنوان مرحله‌ای ستراتیژیک تبلیغ نموده بودند زیر شعار "مرگ بر شاه" به دنباله‌روی از تز "همه با هم" خمینی پرداختند.

بدین ترتیب رهروان واقعی تحلیل بالا یعنی چریک‌های فدائی خلق واقعی بدون سازمان مانده و نتوانستند آن نیروی بزرگ مردمی را در جهت تحلیلی که روندهای عینی صحت آن را نشان می‌داد بسیج و سازمان‌دهی کنند. اما به رغم این واقعیت آن‌ها با تکیه بر تحلیل‌های مارکسیستی خود از شرایط جدید، پس از روی کار آمدن جمهوری اسلامی هرگز فریب تبلیغات و ریاکاری‌های خمینی و دار و دسته‌اش را نخوردند. برای درک موقعیت این رفقا در "مصاحبه پیام

فدائی با رفیق فریبرز سنجری درباره روزهای منتهی به قیام بهمن [دلو] ۱۳۵۷ و تکوین چریک‌های فدائی خلق" فاکت‌های مشخصی بیان شده‌اند که می‌توان به آن رجوع نمود.

فروردین [حمل] ۱۴۰۰

به نقل از: پیام فدائی ، ارگان چریک‌های فدائی خلق ایران
شماره ۲۶۱ ، فروردین ماه [حمل] ۱۴۰۰